

نظم فارسی

پیش از پرداختن به نظم فارسی باید دانست که ادبیات ما از پیدایش و انسجام تا به امروز راه پر فراز و نشیبی را طی کرده و چندین مرحله را پشت سر گذاشته است که بر هریک از این مراحل نام «سبک» را نهاده‌اند. پس در ابتدا به معرفی سبک‌های شعر فارسی می‌پردازیم.

سبک‌های شعر فارسی:

اگرچه تعریف جامع و مانع سبک دشوار است؛ اما می‌توان گفت سبک، عبارت است از روش خاص بیان افکار به وسیله‌ی ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر به وسیله‌ی یک شخص یا شاعران یک دوره. سبک را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف تقسیم کرد مثلاً برحسب نام افرادی که سبک شخصی داشته و بعد از خود جریانی را در شاعری یا نویسندگی ایجاد کرده‌اند، یعنی عده‌ی کثیری به تبع ایشان شعر گفته‌اند یا نثر نوشته‌اند: سبک حافظ، سبک صائب، سبک نیما.

برحسب درک مطلب: سبک دشوار و مُعَلَّق، سبک ساده و روان، سبک بینابین.

برحسب نوع زبان: سبک شاعرانه، سبک علمی، سبک روزنامه‌نگارانه.

برحسب موضوع: سبک صوفیانه، سبک مذهبی، سبک تاریخی.

اما از همه مهم‌تر و معمول‌تر، تقسیم سبک بنا بر دوره است؛ لذا ادوار شعر فارسی را به پنج دوره‌ی اصلی تقسیم می‌کنند که البته هر سبکی دارای حدّ واسطی می‌باشد که با عنوان «سبک بینابین» شناخته می‌شود؛ اما برای پرهیز از تعقید و پیچیدگی، از بیان آن صرف‌نظر گردید و فقط همان ۵ دوره‌ی اصلی معرفی خواهد شد:

۱- سبک خراسانی: این سبک که از اواسط قرن سوم هجری تا پایان قرن پنجم را در بر می‌گیرد، بدان سبب

«خراسانی» نامیده شده که نخستین گویندگان آن از سرزمین خراسان بزرگ برخاسته‌اند.

قالب شعری مسلط در این دوره، قصیده است؛ اگرچه تعداد کمی از قالب‌های شعری دیگر نیز در آن به چشم می‌خورد. موضوع اصلی شعر، مدح ممدوح و توصیف بزم می و معشوق است.

زبان این سبک، ساده و روان و عاری از ترکیبات دشوار است، واژه‌های عربی در آن اندک به کار رفته و تشبیهات، ساده و محسوس است.

از ویژگی‌های دیگر این سبک آن است که شاعران نگاهی برون‌گرایانه به جهان دارند و در شعر این دوره سخن از شادمانی است و معشوق، معشوقی است زمینی که گاهی کنیز شاعر است و از این‌رو همواره صحبت از وصال است نه فراق. از گویندگان بزرگ و نام‌آور این سبک می‌توان رودکی، منوچهری، فرخی، عنصری، ناصر خسرو و فردوسی را نام برد.

۲- سبک عراقی: عامل اصلی تغییر هر سبک، تغییر و تحولات اجتماعی است؛ لذا باید گفت که با حمله‌ی مغولان به ایران در سال ۶۱۷ هجری قمری، فضلا یا کشته شدند و یا به هند و آسیای صغیر گریختند؛ با متلاشی شدن کتابخانه‌ها ارتباط با کتب قدیم قطع شد و استادی برای تربیت شاگردان فاضل نماند و عواملی از این دست موجب شد تا سبک خراسانی از میان برود و سبک عراقی رواج تام یابد.

سبک عراقی، از اوایل قرن هفتم تا اوایل قرن دهم به مدت ۳۰۰ سال ادامه داشته و اما وجه تسمیه‌ی آن، این است که پس از حمله‌ی مغول، کانون‌های فرهنگی از خراسان به عراق (بخش‌های مرکزی ایران مانند اصفهان، فارس، همدان، ری، کرمانشاه و اراک کنونی) منتقل شد و شاعران و نویسندگان بزرگ غالباً برخاسته از شهرهای عراق عجم‌اند.

در سبک عراقی، غزل جای قصیده را می‌گیرد، تعبیرات زیبا و مضامین باریک و دقیق وارد شعر می‌شود و واژه‌های فارسی اصیل قدیم کم شده و بجای آن لغات عربی فزونی می‌یابد. نگاه شاعران در این دوره، نگاهی است درون‌گرایانه و از آن شادی پیشین خبری نیست. عرفان وارد ادبیات می‌شود و جای مدح و ستایش را می‌گیرد و مقام معشوق در اشعار عاشقانه چنان والا می‌گردد که قابل اشتباه با معبود است. جمال‌الدین اصفهانی، عراقی، عطار، مولوی، سعدی، خواجوی کرمانی، حافظ و جامی، از برجسته‌ترین شاعران این سبک به شمار می‌آیند.

۳- سبک هندی: انقلاب اجتماعی دیگری که باعث تغییر سبک شد، حکومت سلسله‌ی صفوی است که مذهب شیعه را ترویج می‌کرد و به شعر مدحی و درباری توجه نداشت. عدم درآمد از شعر مدحی و از سوی دیگر استقبال

پادشاهان و بزرگان ادب دوست هند از پارسی‌گویان، موجب شد تا شاعران جهت امرار معاش یا ثروت‌اندوزی به دربارهای هند روی آورند و سبک هندی را با تأثیرپذیری از زبان و ادب هند پایه‌گذاری نمایند.

مهم‌ترین مختصات این سبک که از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم در ادبیات فارسی رواج داشت، بدین قرار است:

- بجز تشبیه که اساس سبک هندی است، از دیگر صنایع بدیعی و بیانی چندان خبری نیست.

- با روی آوردن طبقات مختلف مردم به شعر و شاعری، زبان کوچه و بازار به شعر راه یافت و از این‌رو خون تازه‌ای در رگ‌های شعر به جریان افتاد.

- قالب شعر در سبک هندی تکبیت است نه غزل؛ ولیکن این ابیات با نخ قافیه و ردیف به یکدیگر وصل شده و شکل غزل یافته‌اند؛ به همین سبب غزل‌هایی را در این سبک می‌بینیم که مثلاً به حدود ۴۰ بیت هم می‌رسد و تکرار قافیه در آن امری طبیعی است. تکبیت‌ها جنبه‌ی ارسال‌المثلی دارند و از این‌رو تمثیل، مهم‌ترین عنصر ادبی شعر این دوره است. به سبب جنبه‌ی ارسال‌المثلی، بیت دهان به دهان می‌گردد و نام شاعر فراموش می‌شود به طوری که می‌توان گفت معروف بودن بیت و مجهول بودن نام شاعر، یکی از مختصات شعر سبک هندی است.

- شاعران این دوره، به مضمون‌آفرینی توجه فراوان نشان دادند به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ موضوع و مضمونی در جهان نیست که در اشعار شاعران سبک هندی نیامده باشد. از گویندگان بزرگ این شیوه، صائب تبریزی، بیدل دهلوی، کلیم کاشانی و عرفی شیرازی را می‌توان نام برد.

۴- سبک بازگشت: پس از گذشت دوره‌ی رونق سبک هندی و فرارسیدن انحطاط آن، جنبش بازگشت در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم یعنی از اواخر دوره‌ی افشاریه پدیدار شد و در عهد کریم خان زند توسعه یافت؛ اما رواج اصلی و اشاعه‌ی کامل آن از زمان فتحعلیشاه قاجار به بعد است.

نهضت بازگشت دو شاخه‌ی اصلی دارد: اول قصیده‌سرایی به سبک شاعران کهن خراسانی و عهد سلجوقی که شعر کسانی همچون صبا، قانانی، سروش اصفهانی و شیبانی از این دست است؛ دوم غزل‌سرایی به سبک عراقی یعنی تقلید از حافظ و سعدی که شعر مجمر اصفهانی، فروغی بسطامی و نشاط اصفهانی چنین است.

مرسوم‌ترین قالب‌های شعری در این دوره قصیده و غزل است. از ویژگی‌های شعر این دوره، وصف طبیعت و سادگی و روشنی زبان است. اگرچه اشعار کم و بیش زیبایی در این دوره به چشم می‌خورد؛ اما در یک کلام باید گفت به قول نیما یوشیج، بازگشت به سبک قدیم، بازگشتی از سر عجز بود.

۵- سبک نو: پیش از آنکه به بحث سبک شعر نو بپردازیم، لازم است بگوییم سبک بینابین دوره‌ی بازگشت و شعر نو، شعر دوره‌ی مشروطه است که موجب تغییر تفکر و در نتیجه تغییر سبک گردید. شاعران معروف دوره‌ی مشروطه عبارتند از: اشرف‌الدین گیلانی، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، ادیب الممالک فراهانی و ایرج میرزا.

با آرام گرفتن مشروطیت و تغییر حکومت و تثبیت نظامی جدید، شعر دوره‌ی مشروطیت به صورت شعر نو متجلی شد. در این دوره دو جریان شعری وجود دارد: یکی تلفیق افکار نو با ادبیات سنتی که می‌توان آن را ادامه‌ی همان دوره‌ی بازگشت دانست لیکن به شکلی متعالی‌تر. در شعر امثال ملک‌الشعرای بهار، رشید یاسمی، پروین اعتصامی و تا این اواخر دکتر صورتگر و دکتر مهدی حمیدی، قوالب و زبان همان قوالب سنتی قدیم و زبان ادبی سنتی است؛ اما در فکر، تحول ایجاد شده است و دیگر شعر فقط محدود به عشق و عرفان و مدح نیست، بلکه مسائل بشر امروزی و احساسات و وصف‌های تازه نیز مطرح است؛ البته این جریان در مقابل جریان حقیقی تغییر سبک که اصطلاحاً «شعر نو» نامیده می‌شود، چندان رنگ و بویی ندارد.

دوم جریان حقیقی تغییر سبک است که برخی به آن توجه یافته بودند؛ اما از همه جدی‌تر نیما یوشیج بدان پرداخت و ملقب به پدر شعر نو گردید. در این شیوه، شعر در هر سه سطح زبان و فکر و ادبیات دچار تحول بنیادی شد و از شعر سنتی کاملاً متمایز گردید به طوری که کل ادبیات پیش از آن، به ادب سنتی معروف شد.

برخی از ویژگی‌های شعر نو از این قرار است:

- مهم‌ترین وجه تفارق شعر نیمایی با شعر سنتی به لحاظ شکل ظاهری، کوتاه و بلندی مصراع است.

- در سنت کهن فارسی، واحد شعر «بیت» است و هر بیتی باید قافیه داشته باشد؛ اما در شعر نیمایی، واحد شعر «بند» است که از مجموع چند مصراع تشکیل می‌شود و قافیه در پایان هر بند، نشان‌دهنده‌ی اتمام سخن و زنگ پایان بند است.

- در انواع مختلف شعر کهن فقط لغات خاصی حق ورود داشتند و مثلاً لغات غزل با لغات قصیده تفاوت داشت؛ اما در شعر امروز با شکسته شدن مرزهای لغوی و باز شدن دروازه‌ی شعر برای ورود هر نوع لغت و تعبیر، شاعر به آسانی می‌تواند هر واژه‌ای را که مناسب سخن اوست به کار ببرد؛ مانند واژگان محلی و بومی نیما.

- در شعر نیمایی و سپید، نشانی از «من» فردی و کلیشه‌ای رمانتیک شعر کهن نیست، بلکه شاعران از زبان عصر خویش سخن می‌گویند.

شعر نو به سه شکل نیمایی، سپید و موج نو، به حیات خود ادامه داده است که در درس‌های بعد توضیح خواهیم داد.

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف مشهور ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. وی در ابتدا پیشه‌ی عطاری را برای خویش برگزید؛ اما بنا بر دلایلی نامعلوم که بعدها دستمایه‌ی افسانه‌سرایان گردید، شغل پدری را رها کرد و به سلک عارفان پیوست. از میان آثار وی همچون اسرارنامه، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، مختارنامه، خسرونامه و... بیش از همه دو کتاب، یکی منطق الطیر که به زبان تمثیلی و در بیان هفت شهر عشق است و دیگر کتاب تذکره الاولیا که تنها اثر منشور عطار و در شرح حال ۹۶ تن از اولیا و مشایخ است، خودنمایی می‌کند. عطار در قتل عام نیشابور به سال ۶۱۸ به دست سپاهیان مغول به قتل رسید.

حکایت

یک شبی محمود می شد بی سپاه	خاک‌بیزی دید سر بر خاکِ راه
کرده بُد هر جای کوهی خاک بیش	شاه چون آن دید، بازوبندِ خویش،
در میانِ کوهِ خاکِ او فکند	پس براند آنگاه چون بادی سمند
پس دگر شب باز آمد شهریار	دید او را همچنان مشغول کار
گفتش: آخر آنچه دوش آن یافتی	ده خراج عالم آسان یافتی
همچنان بس خاک می بیزی تو باز	پادشاهی کن که گشتی بی نیاز
خاک‌بیزش گفت: آن، زین یافتم	آن چنان گنجی نهان، زین یافتم
چون ازین در، دولتم شد آشکار	تا که جان دارم، مرا این است کار
مردِ این ره باش تا بگشایدت	سر متاب از راه تا بنمایدت

بسته جز دو چشمِ تو پیوسته نیست

تو طلب کن زانکه این در بسته نیست

آه صاحب درد

چون زلیخا حشمت و اعزاز داشت

رفت، یوسف را به زندان بازداشت

با غلامی گفت: بنشان این دمش

پس بزن پنجاه چوب محکمش

بر تنِ یوسف چنان بازو گشای

کاین دم آهش بشنوم از دور جای

آن غلام آمد، بسی کارش نداد

روی یوسف دید، دل بارش نداد

پوستینی دید مردِ نیک بخت

دستِ خود بر پوستین بگشاد سخت

مرد، هر چوبی که می زد استوار

ناله ای می کرد یوسف زار زار

چون زلیخا بانگ بشنیدی ز دور

گفتی: آخر سخت تر زن ای صبور

مرد گفت: ای یوسف خورشیدفر

گر زلیخا بر تو اندازد نظر،

چون ببیند بر تو زخم^۱ چوب هیچ

بی شک اندازد مرا در پیچ پیچ

برهنه کن دوش، دل بر جای دار

بعد از این، چوبی قوی را پای دار

گرچه این ضربت زیانی باشدت

چون ترا ببیند، نشانی باشدت

تن برهنه کرد یوسف آن زمان

غلغلی افتاد در هفت آسمان

مرد حالی کرد دست خود بلند

سخت چوبی زد که در خاکش فکند

چون زلیخا زو شنود آن بار آه

گفت: بس، کاین آه بود از جایگاه

پیش از این، آن آه ها ناچیز بود

آه این باری ز جایی نیز بود

۱- زخم: در متون کهن برخلاف آنچه امروز متداول است، به معنی ضربه (زدن) است؛ بلرزید بر خود گه بیستون / ز زخمی بیفتاد خوار و زیون. واژه‌ی زخمه (آنچه بربط و رباب و امثال آن بدان زنند و آن را مضراب نیز گویند)، زخم زبان و زخم شمشیر از همین کلمه مأخوذ شده است؛ اما برای معنای جراحات، از واژه‌ی «ریش» استفاده می‌کرده‌اند: ریشی درون جامه داشتم و شیخ هر روز بیرسیدی که چون است و نپرسیدی که بر کجاست. (گلستان سعدی)

گر بُوَد در ماتمی صد نوحه گر	آه صاحب درد آید کارگر
گر بُوَد در حلقه ای صد غم زده	حلقه را باشد نگین، ماتم زده
تا نگردي مردِ صاحب درد تو	در صف مردان نباشی مرد تو
هر که درد عشق دارد، سوز هم	شب کجا یابد قرار و روز هم؟

حکایت

خسروی می رفت در دشت شکار	گفت: ای سگبان! سگ تازی بیار
بود خسرو را سگی آموخته	جلدش از اکسون ^۲ و اطلس دوخته
از گهر، طوقی ^۳ مُرَصَّع ^۴ ساخته	فخر را در گردنش انداخته
از زرش خَلخال ^۵ و دست اَبَرَنجَنش ^۶	رشته‌ی ابریشمین در گردنش
شاه آن سگ را سگِ بِخَرَد ^۷ گرفت	رشته‌ی آن سگ به دست خود گرفت
شاه می‌شد، در قفاش آن سگ دوان	در ره سگ بود لختی استخوان
سگ نمی شد، کاستخوان افتاده بود	بنگرسد آن شاه، سگِ اِستاده بود
آتش غیرت چنان بر شاه زد	کآتش اندر آن سگِ گمراه زد
گفت: آخر پیش چون من پادشاه	سوی غیری چون توان کردن نگاه؟
رشته را بگسست و گفتش: این زمان	سر دهید این بی ادب را در جهان
گر بخوردی سوزن آن سگ صد هزار	بهترش بودی که بی آن رشته کار
مردِ سگبان گفت: سگ آراستست	جمله‌ی اندام سگ پُر خواستست ^۸

۲- اکسون: پارچه‌ی سیاه قیمتی

۳- طوق: گردنبند

۴- مرصع: جواهرنشان

۵- خلخال: حلقه‌ای که از طلا و نقره و امثال آن در پای کنند، پایبند

۶- دست‌اَبَرَنجن: دستبند

۷- بخرد: خرده‌مند، دانا

۸- خواسته: مال و ثروت

گرچه این سگ دشت و صحرا را سزااست
شاه گفتا: همچنان بگذار و رو
تا اگر با خویش آید بعد ازین
یادش آید کآشنایی یافتست
ای در اوّل آشنایی یافته
پای در عشق حقیقی نه تمام
زانکه اینجا پایِ داو^۹ اژدهاست
آنچه جان مرد را شوری دهد
عاشقانش گر یکی و گر صد اند

اطلس و زرّ و گهر ما را هواست
دل ز سیم و زرّ او بگذار و رو
خویش را آراسته بیند چنین
وز چو من شاهی جدایی یافتست
وآخر از غفلت جدایی یافته،
نوش کن با اژدها مردانه جام
عاشقان را سر بریدن خون بهاست
اژدها را صورت موری دهد
در ره او تشنه ی خون خودند
(منطق الطیر)

۹- داو: نوبت در بازی. «داوطلب» نیز برگرفته از این واژه است.